

متافیزیک سیاست است

(هایدگر، ژيژک و انقلاب)

نویسنده:

تروادین

ترجمه علی رسولی



شرکت هزاره سوم اندیشه

سرشناسه	: وادن، تر (Vadén, Tere)
عنوان و نام پدیدآور	: متافیزیک سیاست است (هایدگر، ژیزک و انقلاب) / نویسنده تر وادن؛ ترجمه علی رسولی.
مشخصات نشر	: تهران: هزاره سوم اندیشه، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۹۴ ص: ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک	: 978-622-97961-4-6
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Heidegger, Žižek and revolution, 2014.
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۲۸۷] - ۲۹۴.
موضوع	: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۶ م. (Heidegger, Martin)
موضوع	: ژیزک، اسلاوی، ۱۹۴۹ - م. (Žižek, Slavoj)
موضوع	: انقلابیان (Revolutionaries)
موضوع	: آزادیخواهی (Liberalism)
شناسه افزوده	: رسولی، علی، ۱۳۶۸ - مترجم (Rasoli, Ali)
رده‌بندی کنگره	: B۳۲۷۹
رده‌بندی دیویی	: ۱۹۳
شماره کتابشناسی	: ۸۴۶۶۳۹۲



شرکت هزاره سوم اندیشه

متافیزیک سیاست است

(هایدگر، ژیزک و انقلاب)

تر وادن

ترجمه علی رسولی

• طرح جلد: محسن توحیدیان • صفحه‌آرایی: آرمیتا رفیع‌زاده

• چاپ و صحافی: قشقایی

• نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰ • تعداد: ۵۰۰ نسخه

• قیمت: ۶۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۹۶۱-۴-۶

ناشر: شرکت هزاره سوم اندیشه

تلفن و نمابر: ۰۶۶۹۷۲۸۷۰ - همراه: ۰۹۱۲۷۱۷۳۹۲۴

سایت: www.hsap.ir پست الکترونیکی: hsapub@gmail.com

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

این کتاب ترجمه‌ای است از: Heidegger, Žižek and Revolution

فهرست

۹	 پیشگفتار مترجم
۱۵	 سیاست‌گذاری‌ها
۱۷	 ۱. مقدمه
۱۷	 آخر الامر، انقلاب؟
۱۹	 هایدگر رادیکال به عنوان نقطه آغاز
۲۱	 یادداشت‌ها
۲۳	 ۲. متافیزیک سیاست است
۲۳	 حقیقت بی‌طرف نیست
۳۰	 هایدگر و رژیژک در سیاست هرروزه
۳۷	 مارکسیسم هایدگری و رژیژک به عنوان مارکوزه نوظهور؟
۴۵	 معضل سوژه لیبرال
۵۳	 یادداشت‌ها
۶۳	 ۳. هایدگر در مسیر انقلاب
۶۳	 سوژه، کارگر، پولیس
۸۳	 تنها جوانان می‌توانند ما را نجات دهند ^(۳۰)
۱۰۶	 گام هایدگر و خط سیر آن
۱۱۶	 یادداشت‌ها

پیشگفتار مترجم

پیش‌تر در کتاب کایروس که به همت انتشارات هزاره سوم اندیشه منتشر شد، قواعد شناسایی لحظهٔ سرنوشت‌ساز از منظر فلسفهٔ هایدگر مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت و در کتاب حاضر هایدگر خود در آن لحظهٔ سرنوشت‌ساز (انقلاب نازی) قرار گرفته است. آیا هایدگر به سال ۱۹۳۳ کایروس را شناسایی کرد یا شبه‌کایروس را؟ این پرسشی است که کتاب پیش رو بدان پاسخ خواهد داد. از منظر کتاب حاضر، قطار اروپا رو به سوی خراب‌آباد دارد و وضع موجود نمی‌تواند چنان‌که هست تداوم یابد. بدین منظور، آراء و نظریات دو متفکر جهان غرب در باب تحول و دگرگونی فضای پیرامونی‌شان مورد بررسی قرار می‌گیرد. اولین متفکر هایدگر است که بنا به خوانش‌های معمول زمانه، او در عرصات رازورزانی و شاعرانگی سیر می‌کند و گویی نسبت و مناسبتی با اندیشهٔ تحول و دگرگونی ندارد، حال آن‌که در کتاب پیش رو، تر وادین ایده‌های هایدگر در باب انقلاب را می‌کاود و در باب کارکردها و کژکارکردهای‌شان سخن به میان می‌آورد، به عبارت دیگر نشان می‌دهد که اندیشه‌ورزی در فراسوی ماده و انرژی یا فیزیک،

خود می‌تواند جزئی از اجزای تشکیل‌دهنده یک وضعیت سیاسی و انضمامی باشد. متفکر دوم اسلاوی ژیزک است که با نظرات رادیکالش شناخته می‌شود و چنین می‌نماید که از این نظر در نقطه مقابل هایدگر قرار گیرد. اما متنی که در دست داریم چشم‌انداز دیگری را پیش‌رویمان ترسیم می‌کند و با خوانشی دقیق در متن آثار هر دو متفکر، سویه‌هایی را پیش چشم ما رویت‌پذیر می‌سازد که عمدتاً مغفول مانده‌اند، مثل سویه‌های انضمامی در فلسفه هایدگر و سویه‌های انتزاعی در فلسفه ژیزک.

یکی از دلایل مقایسه میان هایدگر و ژیزک این است که ژیزک، اندیشه‌اش در باب انقلاب را تا حدودی به مثابه پاسخی به هایدگر صورت‌بندی می‌کند. از طرفی نویسنده بر آنست تا با کنار یکدیگر قرار دادن دو اندیشمند مورد اشاره، از هرکدام‌شان برای به نقد کشیدن آن دیگری بهره‌جوید. در کتاب حاضر ما می‌خوانیم که هشدارهای هایدگر در باب خطرات تکنولوژی و تذکرات ژیزک راجع به چگونگی اشتغال و بی‌عدالتی، تنها بیانگر گوشه‌ای از واقعیت سرمایه‌داری‌اند. پرسش مطرح می‌شود که آیا نیاز به یک انقلاب است؟ کتاب حاضر پاسخ می‌دهد آری! اما مشروط بر آنکه انقلاب همان پدیده‌ای باشد که ویرانی طبیعت و به انقیاد درآمدن انسان‌ها توسط سرمایه‌داری را متوقف سازد.

هایدگر در بیان خود صریح و دقیق است. به باور او آزادی وعده داده‌شده از جانب انقلاب تنها آن هنگام امکان‌پذیر است که تمام ساختارهای اجتماعی پیش از انقلاب به نحو تام و تمام از میان برداشته شوند. هایدگر به‌طور ویژه از میان برداشتن دو چیز را در کانون توجه‌اش قرار می‌دهد. نخست، جهان‌بینی بورژوازی که به امر زودگذر و نسجیده می‌چسبد و عظمت و منحصربه‌فرد بودن را تشخیص نمی‌دهد. دوم، دنیای موهوم و خیالی‌ای که از پس جنگ جهانی اول سربرآورد، دنیایی مالا مال از انسان‌گرایی سردرگم، میهن‌پرستی پوچ و توخالی و مسیحیت بی‌بن و بنیاد.

این دو چیز — جهان بورژوازی و تعدیل ارزش‌ها — باید از ریشه سوزانده شوند. هایدگر خواهان رهایی از شر بلشویسم روسی و پراگماتیسم آمریکایی است. بنابراین او می‌تواند ادعا کند که کار سیاسی‌اش در دانشگاه همواره در جهت رهایی اروپایت از فاجعه بوده است — خواه این فاجعه به عنوان لیبرالیسم تفسیر شود یا تکنولوژی. مطابق نظر هایدگر، سوزهای که میان مجموعه بدیل‌ها (مجموعه اولویت‌های عقلانی، اقتصادی، لذت‌جویانه یا چیزهایی از این قبیل) آزادانه دست به انتخاب می‌زند، سطحی و ناتوان از تعهد است. انتقاد به لیبرالیسم از این‌جا سرچشمه می‌گیرد. معما، ایده انتخاب آزاد است. چیزی که آزادانه انتخاب شده در عین حال می‌تواند آزادانه انتخاب نشود، کنار گذاشته شده و فراموش گردد. هیچ چیز باعث مسئولیت فرد لیبرال نمی‌شود. فرد لیبرال، همواره آماده است تا انتخاب‌هایش را تغییر دهد، از جمله خودش را. او همچون آفتاب‌پرست، بازتاب‌دهنده وضعیت آزادانه موجود است.

ژیژک در مقاله «چرا هایدگر به سال ۱۹۳۳ گام درست را برداشت»، می‌گوید هایدگر با شرکت در انقلاب گام درست را برداشت اما در جهتی اشتباه، در صورتی که باید به سمت چپ افراطی میل می‌کرد، به سوی راست افراطی گام برداشت. به‌طور کلی، ژیزک معتقد است که درگیر شدن در عمل انقلابی، نتیجه درستی از فرض تناهی و تاریخ‌مندی انسان است و انقلاب مورد نظر هایدگر نیز از عناصر درستی برخوردار بود (اشتراک‌جمعی، تضباط، ایثار)، اما پیچش انضمامی‌ای که به این آشکال راست و درست داده شد، کار اشتباهی بود. با این همه، ژیزک از هایدگر تمجید و ستایش می‌کند، چراکه او فیلسوف «ذهن زیبا» نبود، بلکه خودش و حرفه‌اش را به مخاطره انداخت و از رهگذر اصلاحات ساختاری، سیاست طاقت‌فرسایی را بر پهنه‌ای نامطمئن و پیش‌بینی‌ناپذیر به اجرا درآورد. ژیزک در مورد مفهوم متأخر دازاین با هایدگر موافق است، او همچنین معتقد است که لیبرالیسم

درک درستی از اگزیستانس انسانی ندارد یا به عبارت دقیق‌تر، انسان را اشتباهاً به نحو غیراضیل و غیراخلاقی، مملو از توهمات ایدئولوژیکی «فرا می‌آورد». به باور ژیزک، تمرکز لیبرالیسم در حوزه سیاست بر «سرویس‌دهی کالاها»، سرپا نگه داشتن دیدگاه «هیچ بدیلی وجود ندارد» و خریدن رضایت افراد به پایین‌ترین قیمت از رهگذر آزادی فردی و مصرف اجناس است.

البته بر خلاف هایدگر، برای ژیزک، فلسفه یا تفکر به مثابه یک پروژه ملی مطرح نیست. برعکس، ژیزک به سوژه میثمالیستی توجه دارد که وظیفه‌اش ساخت فلسفه (و سیاست) کلی، متمایز از هرگونه جوهر قومی، زبانی یا فرهنگی است. از همین منظر می‌توان دریافت که چرا هایدگر حامی انقلاب ۱۹۳۳ در آلمان بود و ژیزک در مقابل از انقلاب اکتبر در روسیه حمایت می‌کند. از نقطه نظر ژیزکی، انقلاب ۱۹۳۳ انتظارات را برآورده نساخت، چراکه سوژه‌اش به واسطه جوهر خاصی محدود می‌شد. در نتیجه سوژه کلی منتزع از تمام خصایص نبود. اما از منظر هایدگری، انقلاب درست و به جا شکل گرفت، چراکه برای اول بار، خبری نبود از سوژکتیویته توخالی کلی به مثابه چیزی یکسر جدا از زندگی واقعی. با این حال، در تفکر هایدگر و ژیزک پیرامون انقلاب، دلایل مشابهی برای ارتباط عمیق میان فلسفه و سیاست و برخی از اشکال عمل سیاسی وجود دارد. تفاوت تنها در پیش‌انضمامی‌ای است که از جانب هایدگر و نازی‌ها به این اشکال داده شده است. ژیزک، فرم و محتوای انقلاب را از هم جدا می‌سازد و می‌گوید برخی از اشکال انقلاب ناسیونال سوسیالیستی درست بودند اما محتوای آن‌ها اشتباه بود. آیا جداسازی فرم و محتوا ممکن یا پذیرفتنی است؟ آیا این امر با توجه به انقلابی که هایدگر در ذهن داشت امکان‌پذیر است؟ چگونه می‌توان فرم انقلاب را بدون توجه به محتوای آن تشخیص داد؟ و اگر برای تشخیص فرم لازم است که برخی ویژگی‌های

محتوا تحلیل شوند. آیا تفکیک درهم و برهم نمی‌گردد؟ اگر انقلاب‌ها چندین خواسته را با هم تلفیق کنند، در پایان از چه فرم و محتوایی برخوردار خواهند بود؟ آیا فرم و محتوا حاصل تصمیم نظریه‌پردازانی همچون ریژک در دوران پس از انقلاب هستند؟ این‌ها پرسش‌هایی است که کتاب حاضر می‌کوشد تا به پاسخ‌شان نائل آید.

علی رسولی

پاییز ۱۳۹۸